



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت نهصد و هفتم





خانم فرح از تهران



با عرض سلام خدمت همراهان گنج حضور
عنوان: موش و شناخت الگوها

هوشیاری ما به دو صورت است هوشیاری حضور و هوشیاری من دار ذهنی جسمی. ما در فضای یکتایی هستیم، خدا خودش را بصورت بی فرمی در ما نفوذ داده، ولی در توهم ذهن ما بوسیله پنج حس خود از بدنمان آگاه هستیم؛ که اسمش تجربه است. طرح خداوند این است که با ایجاد اتفاقات، ما آگاه شویم و هوشیاری حضور از ذهن زائیده شود. برای هوشیاری انسان دو حالت تعریف شده: یکی هوشیاری انسان هنگام وصال و دیگری در هنگام فراق. هوشیاری ایزدی یا ذات ما وقتی وارد جهان می شود به ذهن می رود و با جهان و دردها هم هویت می شود، بعد فکرها و دردها او را از خواب بیدار می کنند و دوباره برمی گردد با کل یعنی خداوند به وحدت می رسد، این حالت وصال است.

در حالت فراق یا جدایی هوشیاری در فکرها فرو رفته و با دردها چنان گم می شود که هوشیاریش پایین می آید و به خواب عمیق فرو می رود، دیگر نمی تواند پیغام زندگی را بشنود، مرتب مردم را ملامت می کند و تمام مسائلش را ناشی از دیگران می داند.

کسی که هوشیاریش در فراق است، نسبت به اتفاق این لحظه مقاومت نشان می‌دهد و به چیزهای فانی و گذرا مثل پول و متعلقات و می‌چسبد و دائماً می‌خواهد. وقتی هوشیاری به خواب می‌رود، رابطه‌اش با خدا قطع می‌شود، در نتیجه عقلی می‌ماند که از دیگران گرفته که به آن عقل جزئی (جزوی) می‌گوییم. مولانا می‌فرماید:

در وصال چرا بیاموزم؟

در فراق چرا بیاموزم؟

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۵۸

اگر من هوشیاری هستم که به جهان رفته و برگشتم و خرد تو دارد کار می‌کند، دیگر چه بیاموزم؟ و اگر در جدایی و از تو قطع هستم که هر چه می‌آموزم و عمل می‌کنم درد ایجاد می‌کند؛ پس برای چه بیاموزم؟ چون مرا بیشتر در جهان فرو می‌برد. (یا نگه می‌دارد).

ما دو منظور در زندگی داریم: یکی منظور درونی، که همهٔ انسانها در آن مشترک هستند و می‌خواهند به حضور برسند و دیگری منظور بیرونی است که هر کس می‌خواهد، به حرفه‌ای بپردازد. انیشتن می‌گفت: "من می‌خواهم به ذهن خدا دسترسی پیدا کنم، بقیه جزئیات است."

ذهن خدا همان رسیدن به حضور است و جزئیات یعنی آن چیزی که در بیرون اتفاق می‌افتد؛ گرچه که معتبر است ولی مهم نیست. از ما در حالت وصال، مرتب آفرینش صورت می‌گیرد و به هر کسی یا چیزی که نگاه می‌کنیم، علاوه بر حالت آفرینندگی، به آن وضعیتی که ما با آن سر و کار داریم خرد خدایی جاری می‌شود و به آن برکت و شادی می‌دهد. پس در حالت وصال، جهان پر از شادی بودن می‌شود و جرّقهٔ خلاقیت همه چیز را باردار می‌کند.

در حالت فراق و جدایی که خواستن‌های شدید بر ما مسلط است، در اثر خواستن هر چه بیشتر، بهتر ما در من‌ذهنی اقامت می‌کنیم و متأسفانه بعضی از ما نمی‌توانیم برگردیم چون خواستن زیاد تبدیل به حرص می‌شود و زندگی این لحظه را تبدیل به وسیله‌ای می‌کنیم که می‌خواهد در آینده به ما زندگی بدهد یا این لحظه را مانع یا دشمن می‌بینیم.

صد هزاران دام و دانه است ای خدا
ما چو مرغانِ حریصِ بی‌نوا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۴

دم به دم ما بسته دامِ نویم
هر یکی گر باز و سیمِ رغی شویم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۵

در جدایی هر لحظه یک دام و یک دانه است که بوسیله فکر به ما نشان داده می‌شود و ما مانند مرغ حریص هستیم، چون خواستن در ما زیاد است و بی‌نوا هستیم، چون از خرد خدا بی‌نصیب ماندیم. حتی اگر ما به باز و سیمِ رغ که در بلندی‌ها پرواز می‌کنند، تبدیل شویم؛ باز هم دم به دم به یک دام جدید می‌افتیم. ما در فضای یکتایی از فکری آزاد می‌شویم، دوباره در فکر من‌دار دیگری فرو می‌رویم. فاصله دو فکر رهایی است.

در خلاء بین فکرهای ما جرقهٔ خلاقیت است ولی اگر فکرها مانند زنجیر به هم متصل باشند و من مرتب به دام یکی پس از دیگری آنها بیفتم، دیگر نه خلاقیت است و نه هوشیاری حضور. اگر در حالت جدایی در ذهن باشیم حتی اگر دانشمان خیلی زیاد باشد، باز هم به دام تأیید و توجه و احترام و قدرشناسی از مردم می‌افتیم.

ما در این انبار، گندم می‌کنیم
گندم جمع آمده، گم می‌کنیم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۷

می‌نیدیشیم آخر ما به هوش
کین خلل در گندم است از مکر موش
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۸

هر دم که نسبت به اتفاق این لحظه مقاومت نکنیم، یک مقدار هوشیاری آزاد شده و سرمایه حضور (یعنی گندم) جمع می‌کنیم اما این سرمایه موقعی که الگوهای خشم، رنجش و حرص می‌آید گم می‌شود. هر لحظه تلویزیون، وسایل ارتباط جمعی و آدمها حضور ما را می‌دزدند. ما به صورت هوشیاری ناظر فکر نمی‌کنیم علت کم شدن گندم چه بوده؟ قرار بود آرامش داشته باشیم، خشمگین نشویم، نترسیم، مقاومت نکنیم، قرار بود از خرد زندگی استفاده کنیم! این خلل از مکر و حیلۀ موش من‌ذهنی است.

اول ای جان دفع شرّ موش کن
و آن‌گهان در جمع گندم جوش کن
-مولوی، مثنوی دفتر اول، بیت ۳۸۰

اول باید هوشیارانه با شناخت الگوها موش من‌ذهنی را دفع کنیم، آن موقع در جمع کردن گندم حضور تلاش کنیم. تا زمانی که به صورت حضور ناظر به من‌ذهنی نگاه می‌کنیم نمی‌تواند چیزی از ما بدزدد.

بشنو از اخبار آن صدرِ صدور
لا صلوه تمَّ الاَّ بالحضور
-مولوی، مثنوی دفتر اول، بیت ۳۸۱

بشنو از بزرگ بزرگان (حضرت رسول) که می‌فرمایند: هیچ عبادتی تمام نیست مگر اینکه با حضور باشد.
لا صلوه الاَّ بحضور (احادیث مثنوی، ص ۵)
"نماز، تنها با حضور قلب نماز است."

گر نه موشی دزد در انبار ماست
گندم اعمال چل ساله کجاست؟
-مولوی، مثنوی دفتر اول، ابیات ۳۸۲

ریزه ریزه صدق هر روزه چرا
جمع می‌ناید در این انبار ما؟
-مولوی، مثنوی دفتر اول، ابیات ۳۸۳

اگر موش دزد در انبار قلب ما نیست، پس گندم حضور چهل ساله ما کجا رفته؟ اگر ما راستین هستیم چرا هر روز هوشیاری حضورمان جمع نمی‌شود تا جایی که احساس کنیم از جنس حضور هستیم. اگر کبریت کمی نم داشته باشد، آتش نمی‌گیرد و متأسفانه آن نم در ما وجود دارد. جرقه‌های هوشیاری می‌آید و به من ذهنی برخورد می‌کند و می‌افتد چون در تاریکی یک دزدی که خودش را پنهان کرده که اسمش شیطان است و نماینده‌اش من ذهنی ماست، این جرقه را خاموش می‌کند.

ما در فضای یکتایی ستاره‌ای هستیم، که باید خورشید شویم. خورشید شدن ما بستگی به هوشیار شدن و تعهد ما دارد که باید ناظر ذهن خود باشیم. وقتی ما با رعایت تعهد و قانون جبران ابیات مولانا را بخوانیم، جرقه‌های حضور به من ذهنی ما می‌افتند و با کار مداوم روی خود، من ذهنی به یک باره می‌سوزد.

الگوهای که من ذهنی توسط آنها زندگی ما را می‌دزدد و نمی‌گذارد از جدایی و ماندن در ذهن رها شویم و سرمایه حضور جمع کنیم عبارتند از:

۱- الگوی قهر: ما چه توقعاتی از دیگران داریم که با برآورده نشدن آنها قهر می‌کنیم؟ قهر یعنی جدایی. توقعات ما از خواستن من ذهنی است. من ذهنی با مقایسه کردن خود با دیگران حسادت می‌کند. توقع منجر به رنجش و خشم می‌شود و گندم حضور ما را می‌دزدد.

۲- الگوی عیب‌جویی یا انتقاد یا مخالفت یا جلب توجه کردن: از خود بپرسید آیا می‌خواهید مردم به شما توجه کنند و دیده شوید؟ اینکار باعث دزدیدن گندم حضور می‌شود. مخالفت و انتقاد سبب بحث و جدل و تقویت من ذهنی ما و من ذهنی دیگری می‌شود و نتیجه‌ای جز ایجاد چند سوراخ موش نخواهد کرد. انرژی ما هدر رفته و گندم حضورمان دزدیده خواهد شد.

۳- الگوی انتظار قدرشناسی از دیگران در مقابل کار خوبی که برای آنها انجام می‌دهیم: من‌های ذهنی قدرشناس نیستند. نباید در مقابل کاری که برای دیگران انجام می‌دهیم، توقع قدرشناسی از آنها را داشته باشیم. اگر بگوییم مردم قدرشناس زحمات من نیستند، چون مقاومت ایجاد کردیم، آن خرد و خلاقیتی که داشت از اعماق وجود ما بالا می‌آید، قطع می‌شود.

۴- الگوی خشم: خشم علاوه بر خراب کردن بدن ما یکی از ابزارهای مهم من‌ذهنی است که سبب تعمیر خودش می‌شود. به محض خشمگین شدن، یک موش بزرگ می‌آید و گندم هوشیاری ما را می‌دزدد. اگر با خود قرار بگذاریم که حتی اگر به من توهین کنند، یا اگر وضعیتم خراب شود و ضرر کنم، خشمگین نخواهم شد؛ خواهیم دید که مقدار زیادی انرژی حضور در ما باقی می‌ماند.

۵- الگوی تغییر دیگران: ما می‌توانیم با خود قرار بگذاریم که پس از این بدن‌بال تغییر دیگران نیستیم، چون تا حواسم را به تغییر دیگری بدهم، توجهم (از روی خودم) به بیرون جلب می‌شود و موش گندم‌های جمع‌آوری مرا می‌دزدد.

تاکنی مر غیر را حبر و سنی
خویش را بد خو و خالی می‌کنی
-مولوی، مثنوی دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

۶- الگوی پز دادن: اگر شما به عنوان حضور ناظر دیدید که با چیزی هم‌هویت شدید مثل جوانی، هیکل، موی زیبا، اتومبیل، فرش، همسر و فرزند و آنها را به رخ دیگران می‌کشید؛ بدانید که موش دارد هوشیاری شما را می‌دزدد. ولی اگر ناظر ذهنتان باشید، این الگو را بیکار می‌کنید.

۷- الگوی توقعات مربوط به نقش‌ها: اگر همراه نقش‌های پدری، مادری، استادی و توقع بیاید منطقی نیست. گاهی توقعات ما آنقدر گوناگون است که در بعضی مواقع به عنوان اینکه این توقع من منطقی و اصولی است، ما را فریب می‌دهد. اگر پدر و مادر هستیم توقع از فرزند سبب گله و شکایت می‌شود. گله موش است، حضور ما را می‌دزد.

۸- الگوی انداختن تعین‌ها: ما خود را چه جور معین می‌کنیم؟ یک عده واقعاً قبول کردند که استاد یا دانشمند هستند و همه چیز را می‌دانند. هر تعینی، هر تعریفی، سبب حمله موش می‌شود. اگر مردم از ما تعریف هم می‌کنند، نشنویم. (کری انتخابی)

۹- و اینکه هیچ مطلبی را شخصی نکنیم. «مثلاً وقتی تلویزیون تماشا می‌کنیم و کسی حرفی می‌زند، فوراً به خود نگیریم یا مثلاً در مهمانی وقتی می‌بینیم دو نفر با هم صحبت می‌کنند تصور نکنیم که دارند در مورد ما صحبت می‌کنند»

من ذهنی بر اساس گذشته دردناک ما بنا شده. ما نباید از به ثمر نرسیدگی‌های خود با مقاومت‌هایی که انجام دادیم یا ظلم‌هایی که به ما شده صحبت کنیم، یا شکایت کنیم، یا دردها را یادآوری کنیم. اگر این الگوها را فعال کنیم، موش‌های مختلف گندم‌های سالها جمع آوری شده ما را می‌دزدند. بدانیم اگر این الگوها را برای دیده شدن و جلب توجه دیگران و ترحم آنها بکار می‌بریم، من ذهنی خود را داریم تقویت می‌کنیم.

— با سپاس فرح از تهران



خانم سمیرا از تایباد



ابیات کلیدی برنامه گنج حضور

شرط تسلیم است نه کار دراز
سود نبود در ضلالت ترک‌تاز
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳

شرط زنده شدن به خدا تسلیم بی قید شرط اتفاق این لحظه است نه سعی و تلاش فراوان ذهنی در تاریکی
ذهن ترک تازی کردن، بحث و جدل کردن و شکستن تعهد و خدا را در ذهن جست و جو کردن فایده ای ندارد.

لیک مقصود ازل تسلیم توست
ای مسلمان بایدت تسلیم جست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

اما مقصود خدا در این لحظه این است که فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز کنی و تسلیم شوی ای انسان کار تو در هر لحظه تسلیم و فضا گشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی هاست.

گفت: بهر شاه مبذول است جان
او چرا آید شفیع اندر میان؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۵۹

ندیم شاه گفت: در راه شاه، در راه زنده شدن به خدا باید جان من ذهنی را نثار کرد، اما او چرا باید شفاعت کند و اجازه ندهد تا من ذهنی به کلی متلاشی شود. آن هم وقتی شاه خدا می خواست من ذهنی مرا بکشد و مرا به خودش زنده کند.

لی مع الله وقت بود آن دم مرا
لا یسع فیه نبی مجتبی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰

برای من لحظه ی فنا وقتی بود که در این لحظه با فضا گشایی با خدا یکی و تنها باشم به نحوی که هیچ پیامبر برگزیده ای و هر چیزی که ذهن نشان می دهد، در آن مقام یا آن حالت بین من و خدا نگنجد یعنی بین من و خدا هیچ فاصله ای نباید باشد باید تسلیم شده و مرکز عدم را حفظ کنم.

علتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ای ذو دلال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

ای من ذهنی فریبکار در جان و روح تو هیچ بیماری و دردی بدتر از کامل فرض کردن خویش و این که کاملاً فکر کنی به خدا متعهد شده ای، وجود ندارد چرا که در من ذهنی چیزی به عنوان تعهد کامل وجود ندارد و تعهد تو خواهد شکست.

گر نه موشی دزد در انبار ماست
گندم اعمال چل ساله کجاست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲

اگر در انبار مرکز ما موش من ذهنی نیست، پس نتیجه طاعات و عبادات چهل ساله و کار روی خود کجا رفته است؟ چرا چیزی جز درد به دست نیاورده ایم؟ چرا شادی بی سبب و حس امنیت در ما وجود ندارد.

-سمیرا ۳۲ ساله از تایباد



خانم زهرا از مشهد



با سلام
کاهلی یا اینرسی من ذهنی

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که جبر آورد خود رنجور کرد
تا همان رنجوری اش، در گور کرد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹

من ذهنی اینرسی و کاهلی دارد و می خواهد ما در آن باقی بمانیم. ما را مجبور به مقاومت و ستیزه در مقابل اتفاق
این لحظه می کند، در حالی که زندگی می خواهد ما از ذهن بیرون بیاییم.

یکی از جنبه های مقاومت ما در من ذهنی این است که توجه را از روی خودمان بر می داریم و روی دیگران میگذاریم، یا می گوئیم چرا این اتفاق آن طوری که من می خواستم نیفتاد و دچار درد می شویم و مسئله سازیهای ذهن ما را راحت نمی گذارد و بهانه تراشی و دلیل های ذهنی می آورد که دیگران من را خشمگین کردند، یا دیگران نمی گذارند من روی خودم کار کنم. هر کس با مسائل و موانع ذهنی در ذهن می ماند، بیمار است و دید جبر دارد و تا ابد در قبر من ذهنی می ماند.

من با تأکید به فرمایشات آقای شهبازی با تکرار این ابیات چند کاهلی من ذهنیم را شناسایی کرده و روی خودم کار میکنم. من ذهنی ام با زیرکی موجب شده تمرکز را از روی خودم برداشته و روی فرزندان و همسرم بگذارم و بعد هم بگوئیم آنها وقت و انرژی را میگیرند و اجازه نمی دهند روی خودم کار کنم. بعضی کارها را با تأخیر انجام داده و بهانه تراشی هایی که از من ذهنی است، می آورم.

پیغام های معنوی را به موقع نمی نویسم و یا برای ارسال آنها کاهلی می کنم، با این که یقین دارم مهمترین و بهترین کار همین است. امیدوارم با نوشتن این پیام کاهلی من ذهنی ام را کنار گذاشته و متعهد تر از قبل روی خودم کار کنم.

دیده ما چون بسی علت دروست
رو فنا کن دید خود در دید دوست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۱

دید ما را دید او نعم العوض
یابی اندر دید او کل غرض
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۲

چون آموختم که در دید من ذهنی‌ام دید بیمار گونه است و نباید با دید همانیدگی‌ها ببینم، بلکه فقط دید دوست یعنی خدا و دید عدم بهترین یاورم در زندگی است. باید دیدن از طریق همانیدگی را کنار گذاشته و منظور اصلی از آمدن به این دنیا را که تبدیل شدن به بی‌نهایت و ابدیت اوست و مرکز عدم و دست‌یابی به شادی بی‌سبب است را درک کنم و این خود قانون جبران است که تا دید همانیدگی را ندهم، دید عدم را دریافت نخواهم کرد.

— با احترام زهرا از مشهد



خانم حدّاد از کرج



به نام خداوند بخشنده مهربان با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری‌های جان
-مولانا، مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۴۵ تا ۵۵۹ از برنامه ۸۸۵

حکایت نگهبانی که سکوت کرد تا دزدان تمام کالایِ بازرگانان را بردند، بعد از آن داد و فریاد و نگهبانی می
کرد.

پاسبانی خُفت و دزد اسباب بُرد
رختها را زیر هر خاکی فُشرد
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۲

روز شد، بیدار شد آن کاروان
دید رفته رخت و سیم و اشتران
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۳

پس بدو گفتند ای حارس بگو
که چه شد این رخت؟ و این اسباب کو؟
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۴

گفت دزدان آمدند اندر نقاب
رختها بردند از پیشم شتاب
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۵

قوم گفتندش که: ای چون تل ریگ
پس چه می کردی؟، که یی، ای مرده ریگ؟
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۶

گفت من یک کس بُدم، ایشان گروه
با سلاح و با شجاعت، با شکوه
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۷۹

گفت اگر در جنگ کم بودت امید
نعره یی زن کای کریمان برجهید
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۸

گفت آن دَمِ کارد بنمودند و تیغ
که خمش، ورنه کشیمت بی دریغ
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴۹

آن زمان از ترس بستم من دهان
این زمان هیهای و فریاد و فغان
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۰

آن زمان بست آن دم که دم زَنم
این زمان چندانکه خواهی هی کنم
-مولوی، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۱

حکایت نگهبانی ست که دزدان به کالاهای کاروان می زنند و هر چیز را می برند و تمام مال و نقره را در زیر
خاک دفن می کنند، وقتی روز می شود اهالی و صاحبان کاروان بیدار می شوند و از آن فاجعه با خبر، و شروع به
پرسش از نگهبان می کنند که کالاهای ما کجاست؟

نگهبان می گوید: که دزدان نقاب دار آمدند و شبانه آنها را دزدیدن، کاروانیان به او می گویند: ای مرد بی خاصیت،
ای ذلیل مرده، پس تو چه کار می کردی؟ چرا فریاد نکردی؟ و یا چرا با آنها مبارزه نکردی؟

نگهبان گفت: من یک نفر بودم و آنها بسیار، آنان با اسلحه بودند و شجاع و بی‌باک و ترسناک هم بودند، آنها به من گفتند: اگر می‌دانی که بر ما پیروز می‌شوی، پس فریاد کن تا دوستانت به داد تو و کمکت برخیزند، و همان موقع که من خواستم فریادی کنم آنها کاردی به زیر گلوی من گذاردند و مرا تهدید کردند که تو را می‌کشیم، من از ترس خاموش شدم، ولی الآن اگر بخواهید داد و فریاد می‌کنم، آن لحظه از ترس نمی‌توانستم، نفس بکشم، اما الآن اگر بخواهید داد و فریاد میزنم.

چونکه عمرت بُرد دیو فاضحه
بی نمک باشد اَعُوذ و فاتحه
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۲

گرچه باشد بی نمک اکنون حنین
هست غفلت بی نمکتر زان یقین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۳

همچنین هم بی نمک می نال نیز
که ذلیلان را نظر کن ای عزیز
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۴

قادری، بی گاه باشد یا به گاه
از تو چیزی فوت کی شد ای اله؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۵

شاه لا تأسوا علی ما فاتکم
کی شود از قدرتش مطلوب گم؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵۶

مولانا با این داستان، مطلب زیبا و مهمی را به ما یاد می دهد و هوشیار می کند که: یک عمر شیطان رسواگر و مکار عمرت را به تباهی کشانیده و تو متوجه نبودی؛ حال که فرصت کم و دیر شده، شروع به ناله و دعا و استغفار می کنی؟ حال پناه میبری؟ دیگر چه سودی دارد؟

اگرچه این ناله و فغان تو لطف و پاداشی ندارد، ولی از غفلتی که یک عمر در بی خبری به سر می بردی بهتر است، که اگر باز هم به این غفلت ادامه دهی، از این ناله دیر شده بدتر می شود، تو بیا و دست از دعا و استغفار و استمداد برندار، و همچنان ناله و توکل کن و در ناله هایت بگو: ای خدای والا مقام و ارجمند، بر ذلیلان نظری کن؛ که ای خدا تو در هر لحظه قادری آن غیرممکن را ممکن، آن دیر را زود، آن کهنه را نو، آن پیر را جوان، آن ضعیف را غنی، و آن شکست خورده را پیروز کنی، خدایا آیا چیزی از تو تا حال، فوت و از دست رفته است؟ قطعاً خیر. اگر پادشاهی بگوید: «بر آنچه که از دست شما رفته، دلتنگ مشوید.» چگونه ممکن است چیزی بخواهد از حیطة قدرتش گم و کم شود؟

قرآن کریم، سورۀ حدید، آیه ۲۳
 لَکَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَافَاتِكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُحْتَالٍ فَخُورٍ.
 «تا بر آنچه از دستتان می رود، اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می آید شادمانی نکنید، و خداوند هیچ
 متکبر خودستاینده ای را دوست ندارد.»

ترجمه ای دیگر: تا (با یقین به اینکه هر گزند و آسیبی و هر عطا و منعی فقط به اراده خداست و شما را در آن
 اختیاری نیست) بر آنچه از دست شما رفت، تأسف نخورید، و بر آنچه به شما عطا کرده است، شادمان و
 دلخوش نشوید، و خدا هیچ گردنکش خودستا را که به نعمت ها مغرور شده، دوست ندارد.

با تشکر و احترام

—حدّاد هستم از کرج



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com

